

❁ رحلت رسول خدا ﷺ

* ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَاخْتِيَارٍ

سپس خداوند پیغمبر را قبض روح کرد و با قبض روحی که از روی رأفت و انتخاب بود او را به سوی خود برد. «رأفت» یعنی مهربانی، اما به کلمه «اختیار» توجه کنید! در اینجا «اختیار» چه معنایی دارد؟ بعضی گفته اند: در مسئله مرگ و قبض روح، عزرائیل یا مأمورین او برای قبض روح از کسی اجازه نمی گیرند، تنها در یک مورد آمده است که عزرائیل برای قبض روح اجازه گرفت آن هم در مورد شخص رسول اکرم ﷺ بود. در روایت آمده است: عزرائیل به صورت یک اعرابی یا روستایی آمد و خانه را در زد. حضرت زهرا عليها السلام که بالای سر پدر نشسته بود پرسید چه کسی است؟ عزرائیل گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا اَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَعْدَنِ الرَّسَالَةِ» و اجازه ورود خواست. حضرت زهرا عليها السلام پاسخ داد: پیغمبر یارای ملاقات با کسی را ندارد، برو! عزرائیل برای بار دوم در زد، باز هم همان پاسخ داده شد، تا بار سوم که وقتی در زد و تقاضای ورود کرد، پیامبر اکرم ﷺ چشم هایش را باز کرد و در چهره حضرت زهرا عليها السلام نگرانی و اضطراب دید، سؤال کرد چه شده؟ حضرت جریان را گفت، پیغمبر پرسید آیا شناختی او چه کسی است؟ حضرت عليها السلام نگفت نشناختم بلکه عرض کرد: «الله و رسوله اعلم». رسول اکرم ﷺ فرمود: این کسی است که اگر در هر خانه ای وارد شود زن ها را بیوه و فرزندان را یتیم می کند، این شکننده شهوات و ناقض تمام لذات است و... این ملک الموت است. حال توجه کنید! حضرت زهرا عليها السلام که در

این عبارت اخیر از خطبه می‌فرماید: «تَمَّ قَبَضَهُ اللهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اِخْتِيَارٍ»، منظورش از «اختیار» این است که پیغمبر آنقدر در این دنیا رنج کشید و آنقدر او را اذیت کردید که مرگ را برای خود انتخاب و اختیار نمود. پس در اینجا دو احتمال وجود دارد: اول؛ اینکه پیامبر به خاطر اذیت‌های آن مردم مرگ خود را از خدا درخواست کرد، دوم؛ اینکه قبض روح پیغمبر با اذن خود او صورت گرفت.

* وَرَغْبَةً وَإِيَّارٍ

و پیامبر با رغبت و از خودگذشتگی قبض روح شد.

* فَمَحَمَّدٌ مِنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ

پس پدرم از سختی‌ها و رنج‌های این دنیا راحت شد. در واقع در این عبارت، به نوعی، تعریض به عملکرد مردم هم وجود دارد.

* قَدْ حُفَّ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ وَرِضْوَانِ الرَّبِّ الْغَفَّارِ وَ مُجَاوِرَةِ

الْمَلِكِ الْجَبَّارِ

همانا گرداگرد آن حضرت را فرشتگان نیک‌سرشت احاطه کرده‌اند و آن حضرت مشمول رضایت پروردگار غفار و در قرب سلطان جبار قرار دارد. در این عبارت، هم اشاره به «مقام رضوان‌الله» است که بالاترین مقامات معنویه پس از مرگ می‌باشد و هم به «جبار» که صیغه مبالغه به معنای «زیاد جبران‌کننده» است، نه به معنای «قهار»، زیرا در بالا قرینه‌ای وجود دارد و آن کلمه «غفار» می‌باشد. آن سلطان وجودی که هر نقصی را جبران می‌کند خداوند است.

* صَلَّى اللهُ عَلَى أَبِي نَبِيهِ وَأَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ وَصَفِيهِ وَ
خَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَرَضِيهِ

درود خداوند بر پدرم که پیامبری الهی و امین خداوند در وحی و برگزیده و منتخب او است. پیامبری که خدا او را از میان خلق برگزید.

* وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ

درود و رحمت و برکات پروردگارش بر او باد.

حضرت زهرا عليها السلام تا اینجا تاریخچه‌ای از خلقت و فهرستی از اصول اعتقادات ارائه کرد و با اشاره به مبدأ تا معاد، راجع به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بحث نمود.

* تکلیف امت پس از پیغمبر

* ثُمَّ انْتَقَتُ إِلَى الْمَجْلِسِ وَقَالَتْ: أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ نَصَبُ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ

پس حضرت علیها السلام رو کرد به کسانی که در مسجد نشسته بودند و آن‌ها را مورد خطاب قرار داد و گفت: ای بندگان خدا! شما مورد امر و نهی خدا هستید. «نصب» به معنی «علامت» است؛ مثل بیرق‌ها و علامت‌هایی که در مکان‌هایی قرار می‌دهند. یعنی شما کسانی هستید که پیغمبر خاتم را ادراک کرده‌اید و با او مصاحبت داشته‌اید، چه مهاجر و چه انصار. شما حتی برای آیندگان و برای کسانی که در این مجلس نبودند تابلو و علامتی هستید که گویای همه مسائل است. شما محور احکام الهی هستید که دیگران از شما که پیغمبر را درک کرده‌اید اطاعت می‌کنند.

* وَ حَمَلَةٌ دِينِهِ وَ وَحْيِهِ

و شما حاملین دین خدا و وحی او هستید؛ یعنی شما مهاجرین و انصار بودید که نزول قرآن و وحی و مصاحبت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کردید؛ یعنی با اینکه به یک معنا حامل وحی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، اما

ای تابلوهای تاریخ بشریت! شما باید این دین را به آیندگان و موجودات دیگری که در محل‌های دیگری هستند منتقل کنید. حمل دین و وحی این رسالت، رساندن صحیح بدون کم و زیاد به دیگران است.

* وَ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ عَلٰى اَنْفُسِنَا وَ بَلَّغُوْهُ اِلَى الْاُمَّمِ

شما باید نسبت به خودتان امین‌های خدا و رسانندگانی از ناحیه خداوند به امت‌ها باشید؛ یعنی خدا شما را امین خود قرار داده و این اشاره به آن است که به خودتان خیانت نکنید و برخلاف آنچه می‌دانید عمل ننمائید.

* وَ زَعَمْتُمْ حَقًّا لَكُمْ؟

و آیا شما گمان می‌کنید که این مقام‌ها حقّ شما بود؟! آیا این مقام‌ها سزاوار شما بود؟! آیا شما مستحقّ این بودید که برای بشریت تابلو و علامتی باشید؟ یعنی آیا شما که بر خلاف آنچه می‌دانستید عمل کردید، امین هستید؟ شما مسیر تاریخ بشری را تغییر دادید.

حضرت از اینجا شروع به اعتراض می‌کنند؛ اشاره به اینکه شما لایق این مقام یعنی امامت و خلافت نیستید، چون هم به خود و هم به امت‌ها خیانت کردید، رعایت امانت الهی را به جا نیاوردید و مسیر دین خدا را پس از رحلت پیغمبر منحرف ساختید، لذا شایستگی این مقام را ندارید! دلیل این امر را حضرت در عبارت بعد بیان می‌فرمایند:

❁ یادآوری عهد و بقیّه الهی

* لِلّٰهِ فِیْكُمْ عَهْدٌ قَدَمَهُ اِلَيْكُمْ وَ بَقِیَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَیْكُمْ

برای خداوند در بین شما عهد و پیمانی است که آن را سابقاً به شما گفته‌اند

و برای خداوند میان شما یادگاری است که خداوند آن را خلیفه بر شما قرار داد. در اینجا باید دید مراد از «عهد و بقیه» چیست؟ در ظاهر «عهد»، آن چیزی است که «می گیرند» و «بقیه»، آن چیزی است که «می گذارند». «عهد»، وصیت و سفارش است و «بقیه»، آن چیزی است که شخص بعد از خود در اهلش باقی می گذارد. پس اینها دو چیزند نه یکی. در اینجا احتمال اظهار آن است که این پیمان و عهد مربوط به عترت است؛ یعنی به مسئله ولایت امام علی علیه السلام اشاره دارد. بنابراین، حضرت زهرا علیها السلام می فرمایند: مگر شما نبودید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از شما عهد و پیمان گرفت! در اینجا صحبت از عهد و پیمان می شود، زیرا هنوز چند ماهی از غدیر خم نگذشته است. غدیر خم ظاهراً در هجدهم ذی الحجه اتفاق افتاد و تا برگزاری این مجلس، دو ماه و نیم، بیشتر نمی گذرد. پیغمبر به همین مردم فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابِ اللَّهِ وَعِزَّتِي»^۱

پس در «عهد» دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه منظور «غدیر خم» باشد و دیگر اینکه منظور «کتاب الهی» باشد که باز در این صورت «کتاب الهی» هم خود دلالت بر عترت دارد، چنانچه در آیه شریفه آمده است:

﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۲

اما ظاهراً همان احتمال اول صحیح می باشد، زیرا کتاب در جمله بعد حضرت علیها السلام آمده است. پس مراد از «عهد»، همان «عترت» است و مراد از «بقیه»، آن یادگار و «خلیفه» ای است که خدا در میان آنها قرار داد. این جمله نیز خود متضمن اعتراض به عملکرد مردم است.

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۹

۲. سوره مبارکه شوری، آیه ۲۳

❁ قرآن و فضائل آن

* كِتَابُ اللَّهِ التَّاطِقُ وَ الْقُرْآنُ الصَّادِقُ وَ النُّورُ السَّاطِعُ وَ
الضِّيَاءُ اللَّامِعُ

کتاب گویای خداوند که گویا به حکم الهی می‌باشد، صادق است و در آن هیچ باطلی راه ندارد؛ نورش چنان تلالو می‌کند که فراگیر است؛ آن روشنی‌دهنده و درخشنده‌ای که خود نورانی است و ظلمت‌ها را از غیر خود می‌زداید.

* يَنْتَهُ بَصَائِرُهُ، مَنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ، مُتَجَلِّبَةٌ ظَوَاهِرُهُ

حجّت و برهان‌های قرآن آشکار است؛ یعنی در آن پیچیدگی‌ای وجود ندارد که فقط دانشمندان خاصی بتوانند مخاطب آن باشند، در آن اسراری نهفته قرار دارد، ولی سر بسته نیست. درست است که کسی به اسرار قرآن راه ندارد، اما هر کس به قدر فهم خود با رعایت مقدماتی می‌تواند از آن بهره‌ای بگیرد.

البته اشتباه نشود، این طور نیست که هر کس بدون آشنایی با مقدماتی مثل زبان، شأن نزول، روایات و... بتواند قرآن را ترجمه و تفسیر کند. در روایات هم آمده است که هر کس این گونه و بدون آگاهی لازم به تفسیر قرآن پردازد در قیامت جایگاهش در آتش است؛^۱ چه رسد به آیات احکام قرآن که هر کسی به این راحتی نمی‌تواند از روی آن فتوی صادر کند. دقت کنید! اسرار قرآن سر بسته نیست و می‌توان به آن‌ها دست

۱. در روایت آمده است: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَبْتِئُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»

یافت، اما با طمیّ مقدمات. به عنوان مثال، در یک کتاب پزشکی مطالب بسیاری وجود دارد، اما هر کسی نمی‌تواند کتاب پزشکی را باز کند و از آن سر در بیاورد، بلکه مقدمات خاص خود را لازم دارد.

* مُعْتَبَطَةٌ بِهٖ اَشْيَاعُهُ

یعنی پیروان قرآن مورد غبطه و حسرت امت‌های دیگرند. «اشیاع» جمع شیعه است، به معنی «پیروان»؛ یعنی کسانی که به قرآن عمل می‌کنند مورد غبطه دیگرانند، نه کسانی که به قرآن عمل نمی‌کنند. اشاره به اینکه قرآن، هم درس زندگی دنیوی است و هم مربوط به امور اخروی می‌باشد. پس در این عبارت دو معنا وجود دارد: اول؛ اینکه قرآن دستورالعملی برای عمل است؛ یعنی صرف اینکه پیروان، آن را بدانند برای تکامل کافی نیست، بلکه آنچه مهم است عمل به آن می‌باشد و دوم؛ اینکه قرآن هم درس زندگی دنیوی و هم درس رستگاری اخروی است و پیروان واقعی قرآن هم در دنیا مورد غبطه دیگران قرار دارند هم در قیامت و آخرت.

* فَأُذِّى إِلَى الرَّضْوَانِ التَّبَاعُهُ

پیروی کردن از قرآن انسان را به رضوان رهبری می‌کند. «رضوان» بالاترین درجات بهشتی است و در قرآن کریم هم آمده است:

* وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ الْكَبِيرِ ﴿۱﴾

* مُؤَدِّى إِلَى النَّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ

«استماع قرآن» سبب نجات می‌شود. در برخی از نسخه‌ها «إِسْمَاعُ»

آمده است. «استماع» با «اسماع» تفاوت دارد. «استماع»، یعنی انسان مطلبی را دقیق و با تأمل و دقت گوش دهد، اما «اسماع» همان گوش کردن ظاهری است، زیرا در آیه قرآن آمده است:

﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا﴾^۱

یعنی هرگاه قرآن خوانده شود «استماع» کنید. در این خطبه نیز حضرت زهرا علیها السلام دائماً آیات قرآن را می‌خواند، پس در اینجا هم باید «استماع» باشد نه «اسماع».

* وَبِهِ تَنَالُ حُجَجَ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةِ

و به واسطه قرآن، آدمی به حجت‌های نورانی خدا دست پیدا می‌کند. ببینید چقدر تعبیر زیبا است! هم خود قرآن حجت است و هم به وسیله قرآن به حجت‌های نورانی دست خواهید یافت، یعنی به سنت و عترت. خود قرآن می‌فرماید:

﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾^۲

یعنی هر چه پیغمبر برایتان آورده بگیرید. در آیه دیگری از زبان رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۳

یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله هیچ اجری از شما نمی‌خواهد مگر دوستی اهل بیتش را.

۱. سوره مبارکه اعراف، آیه ۲۰۴

۲. سوره مبارکه حشر، آیه ۷

۳. سوره مبارکه شوری، آیه ۲۳

* وَعَزَائِمُهُ الْمَفْسَرَةُ وَمَحَارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ وَبَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَةُ وَ
بِرَاهِينُهُ الْكَافِيَةُ

و به وسیله قرآن به واجبات تفسیر شده و محرّمات منع شده و دلیل های
ظاهر و برهان های کافی به دست می آید؛ یعنی به واجبات، محرّمات و
ادله و براهینی که پشتوانه آنها است دست پیدا می کنند.

* وَفَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ وَرُخْصَتُهُ الْمُؤَهَّبَةُ وَشَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ

و به مستحبات و مباحات و احکام نوشته شده آن دست می یابید.
عجیب است که حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ همه مسائل را به ترتیب ذکر کرده اند؛
از مبدأ خلقت گرفته تا واجبات و محرّمات و مستحبات و همین طور
مباحات و حتی احکام و قوانین، تا آنجا که به ذکر آثار هر یک از آنها
می پردازد و دوباره از اعتقادات شروع می کند.

❁ آثار برخی از معارف و احکام

* فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ

خداوند «ایمان» را برای پاکی شما از شرک قرار داد؛ یعنی اثر
ایمان، پاک شدن دل ها از کثافات است. به عبارت دیگر ایمان، «نور»
و شرک، «ظلمت» است.

* وَالصَّلَاةُ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ

و «نماز»، شما را از کبر منزّه می کند، چرا؟ چون سراسر نماز کرنش
است. ابتدای نماز می گویی: «الله اکبر»، یعنی او بزرگ است و همه کوچکند

و خودت کوچکتر از همه. رکوع و سجده و همه اعمال و گفتار نماز حاکی از اقرار به نقص و کوچکی انسان در مقابل عظمت خداوند است.

* وَالزَّكَاةَ تَرْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَنِمَاءً فِي الرِّزْقِ

و «زکات» را قرار داد تا نفس، از آلودگی پاک شود و روزی، وسعت یابد. زیبایی این بحث با هم بودن این دو معنا با یکدیگر است؛ یعنی به مال دنیا تعلق نداشته باش؛ نه اینکه اصلاً مال دنیا نداشته باش، بلکه به آن تعلق پیدا نکن! در این صورت، از طرفی زکات می‌دهی، از طرف دیگر وسعت در رزق می‌یابی.

* وَالصَّيَامَ تَشْيِئًا لِلْإِخْلَاصِ

و «روزه» را برای «تثبیت اخلاص» قرار داد. در میان جمیع اعمالی که انسان برای خدا و «قریبه‌الی الله» انجام می‌دهد یک عمل عبادی وجود دارد که هیچ مظهري ندارد و انسان می‌تواند آن را «مخلصاً لله»، یعنی فقط برای خدا انجام دهد به طوری که هیچ‌کس نفهمد و آن عمل روزه است. اعمال دیگر هر یک نشانه و اثر ظاهری دارند که دیگران از آن باخبر می‌شوند، اما روزه را فقط آدمی می‌داند و خدا، مگر اینکه خود انسان بخواهد به دیگران بگوید که آن بحث دیگری است. پس اثر این عمل، یعنی روزه همانا تثبیت اخلاص است.

* وَالْحَجَّ تَشْيِئًا لِلدِّينِ

و «حج» را برای «رفعت دین» قرار داد. حج از نظر باطن، ترک علائق و کوچ کردن انسان می‌باشد و از نظر ظاهر همان اجتماع عظیمی

است که آیین یکتاپرستی و توحیدی را تقویت می‌کند.

*** وَالْعَدْلُ نَسِيفًا لِلْقُلُوبِ**

و «عدالت» را قرار داد برای اینکه دل‌ها به هم وابسته و با هم هماهنگ شوند.

*** وَطَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ**

و «اطاعت ما اهل بیت» را واجب کرد، چون موجب «نظم شریعت و ملت» می‌گردد؛ چراکه همه بر محور یک امام جمع می‌شوند و اجتماع می‌کنند.

*** وَإِمَامَتَنَا أَمَانًا مِنَ الْفُرْقَةِ**

و «امامت» ما را محوری برای «جلوگیری از تفرقه» قرار داد. هر جماعتی، اگر محوری نداشته باشد که همه دور آن محور حرکت کنند، به تدریج دچار چند دستگی و تفرقه و بالاخره نابودی می‌شوند. پس امامت را واجب کرد تا هر کسی مدعی رهبری نشود و ملوک الطوائفی که موجب از بین رفتن دین است به وجود نیاید.

*** وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ وَذُلًّا لِأَهْلِ الْكُفْرِ وَالتَّفَاقِ**

و «جهاد» را برای «عزت اسلام و ذلت اهل کفر و نفاق» واجب قرار داد.

*** وَالصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ**

و «بردباری» را برای «استحقاق پاداش» قرار داد. شاید منظور پایداری در جهاد باشد.

* وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةٌ لِلْعَامَّةِ

و «امر به معروف» را برای مصلحت اجتماعی تعیین کرد تا جامعه به فساد کشیده نشود.

* وَبِرِّ الْوَالِدَيْنِ وَقَايَةٌ مِنَ السَّخَطِ

و «نیکی به پدر و مادر» را برای «مصونیت آدمی از غضب الهی» واجب نمود.

* وَصِلَةَ الْأَرْحَامِ مَنَسَاةٌ فِي الْعُمُرِ وَمِنْمَاةٌ لِلْعَدَدِ

و «صله رحم» را قرار داد که موجب «طولانی شدن عمر» و وسیله ای برای تکثیر است. این طبیعی است که وقتی عمرها طولانی شود قهراً مرگ و میر کم شده و تعداد مسلمانها زیاد می شود. در صدر اسلام هم ازدیاد نسل مسلمین مورد احتیاج بود، چون از نظر عدد در قلت بودند.

* وَالْقِصَاصَ حَقًّا لِلدِّمَاءِ

و «قصاص» را برای «حفظ خونها» واجب ساخت. طبعاً اگر کسی بداند در مقابل قتل، قصاص می شود خود به خود دیگر اقدام به قتل و جنایت در جامعه کم می شود و در نتیجه حرمت خون انسانها محفوظ می ماند.

* وَالْوَفَاءَ بِالذُّرِّ تَعْرِيزًا لِلْمَغْفِرَةِ

و «وفای به نذر» را قرار داد تا انسان خود را در معرض مغفرت الهی قرار دهد.

* وَتَوْفِيَةَ الْمَكَائِلِ وَالْمَوَازِينَ تَغْيِيرًا لِلْبُخْسِ

و «وفادری و وزن کردن» را واجب نمود، برای اینکه حق دیگران ضایع نشود؛

یعنی وفاداری به مقیاس‌ها و موازین را واجب کرد تا دچار کم‌فروشی نشوید.

* وَالنَّهْيُ عَنْ شُرْبِ الْحَمْرِ تَنْزِيهاً عَنِ الرَّجْسِ

و «نهی از شراب» را قرار داد تا شما را از پلیدی‌ها بازدارد.

* وَاجْتِنَابِ الْقُدْفِ اجْتِنَاباً عَنِ اللَّعْنَةِ

و «دوری از نسبت زشت دادن به دیگران» را واجب کرد تا خود را در معرض لعنت الهی قرار ندهید.

* وَتَرْكِ السَّرِقَةِ اِيْجَاباً لِلْعَقَّةِ

و «ترک دزدی» را واجب کرد تا عقیف و پاک بمانید.

* وَحَرَمِ اللّٰهِ الشِّرْكَ اِخْلَاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ

و خدا شرک را حرام کرد تا به ربوبیت او اخلاص پیدا کنید. خدا می‌گوید: از دیگران پیوندت را قطع کن تا به من پیوندی! گسستن از غیر، پیوستن به ربّ را در پی دارد و پیوند به خدا فقط اخلاص است.

❁ دعوت به تقوا و کسب معرفت

از اینجا حضرت به بیان دستورات قرآن می‌پردازند:

* فَأَقْوِلُوا لِلّٰهِ حَقَّ تَقَاتِهِ

پس حریم حقّ را آن‌طور که سزاوار حفظ حریم خدا است پاس بدارید! حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ تا اینجا فهرستی از واجبات و محرّمات را ارائه و سپس آثار هر یک از آنها را بیان نمود. حال می‌فرماید: به این اوامر و نواهی مقید باشید و عمل کنید!

* وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ^۱

و مراقب باشید که مسلمان از دنیا بروید! یعنی طوری عمل کنید که در هنگام مرگ مسلمان مانده باشید.

* وَأَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَنَهَاكُمْ عَنْهُ

و خدا را در آنچه به شما امر و نهی کرده است اطاعت کنید! یعنی اوامر او را عمل کن و نواهی اش را ترک نما!

* فَإِنَّهُ ﴿ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ﴾^۲

همانا بندگان دانای خدا از خدا بیم دارند. تا اینجا حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ به بیان اعتقادات از آفرینش گرفته تا اصول و فروع و اخلاقیات و آثار و واجبات و محرّمات پرداخت، اما از اینجا به بعد لحن سخن تغییر می‌کند.

❁ معرفی خویشین

* ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ، اِعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ وَأَبِي مُحَمَّدٌ

سپس گفت: ای مردم! بدانید من فاطمه‌ام و پدرم محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. اینجا آدمی به فکر می‌رود که مگر او را نمی‌شناختند که دوباره خود را معرفی می‌کند؟ اما دقت در عبارات بعدی مسأله را روشن می‌سازد.

* أَقُولُ عَوْدًا وَبَدْءًا وَلَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلَطًا وَلَا أَفَعَلُ مَا أَفَعَلُ

شَطَطًا

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۰۲، البته در آیه اتقوا الله آمده است.

۲. سوره مبارکه فاطر، آیه ۲۸

می‌گویم، آن‌هم نه یکبار، بلکه تکرار می‌کنم و هیچ‌گاه در گفتارم اشتباه ندارم و کارهایی که انجام می‌دهم بر خلاف حق نیست. پس از معرفی خود که من فرزند چنان پدری هستم تأکید می‌کند که همه گفتار و کردارم صحیح و درست است و بلافاصله این آیه را قرائت می‌کند که:

* ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ
حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ﴾^۱

هر آینه رسولی از خودتان برای شما آمد، وقتی بر شما سختی و فشار وارد می‌شد برای او سخت و ناگوار بود. در هر چه که خیر شما در آن قرار داشت او حریص بود؛ یعنی می‌خواست به شما خیر برساند و نسبت به مؤمنین مهربان بود.

حضرت زهرا علیها السلام در این عبارات می‌خواهد بگوید رسول خدا به این اندازه غمخوار و دلسوز شما بود و همواره می‌خواست به شما خیر برساند. من دختر چنین کسی هستم! آیا رفتاری که با من کردید سزاوار بود؟ آیا این صحیح بود؟... حضرت زهرا علیها السلام در ادامه می‌فرماید:

* فَإِنْ تَعْرُوهُ وَتَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ وَأَخَا ابْنِ
عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ

و اگر به نسب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مراجعه کنید و او را بشناسید، می‌فهمید که او پدر من است نه پدر زن‌های شما و او برادرِ پسرعموی من است نه برادرِ مردان شما. با این نحو استدلال همه حاضران در مجلس غافل‌گیر شدند، زیرا می‌گویند: شما معتقدید که پدر من پیغمبر است، من هم فرزند

او هستم و او، برادر همسر من است. چقدر زیبا است! بدون اینکه اسم علی علیه السلام را ببرد می‌گوید: پیغمبر خدا برادرِ پسرعموی من است و بدین ترتیب به ماجرای «عقد اخوت» اشاره می‌کند. همه می‌دانستند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از ورود به مدینه بین مهاجرین و انصار عقد اخوت و برادری بستند، اما طرف عقد اخوت خودشان را حضرت علی علیه السلام قرار داد. این یک اخوت حساب شده و معنوی بود.

* وَ نِعْمَ الْمَعْرِیْ اِلَیْهِ *

و چه سعادتمند است کسی که به او نسبت داده شود؛ یعنی کسی که به پدرم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت معنوی و روحی داشته باشد سعادتمند است. منظور حضرت علی علیه السلام است که شایستگی اخوت معنوی با رسول اکرم صلی الله علیه و آله را یافت. حضرت علیه السلام چه بسا عظمت همسر خود را بیان می‌کند که او در سطح روحيات و معنویات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و دارای همان مرتبه و عظمت می‌باشد، چون حقیقت «عقد اخوت» براساس یک نوع «هماهنگی روحی» است. حضرت باز هم نمی‌گوید: او همسر من است، بلکه می‌گوید: او پسرعموی من است.

❁ توصیف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

* فَبَلَغَ الرِّسَالَةَ صَادِعاً بِالنِّدَارَةِ *

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسالتش را در حالیا بلاغ کرد که مردم را صادقاً انداز می‌نمود. «صَدْعٌ» به معنای «شکافتن» است و برای سخن گفتن بلند و اظهار کردن کلام همراه با اجهار به کار می‌رود. منظور حضرت این

است که پدرم در جمعی مبعوث شد که سکوت و خاموشی، همه آن‌ها را فراگرفته بود. پدرم آن جو را شکست و این شکست اثر آهنگ توحید بود که از حلقوم پدر من درآمد. «انذار» هم یعنی: «اعلام خطر». پیغمبر جو غالب آن روز را که شرک و جاهلیت بود شکست و حق را که همان توحید است اظهار نمود.

* مَاثِلًا عَنِ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ

در حالی که پیامبر به راه و روش مشرکین پشت پا زده بود؛ یعنی حضرت به جو شرکی که در آن جامعه غلبه داشت اصلاً توجه نکرد. او بدون توجه به آن‌ها و برخلاف طریق آن‌ها راه خدا را پیمود، مردم را به توحید دعوت کرد و از بت پرستی و شرک انذار داد.

* ضَارِبًا تَبَجُّهْمُ آخِذًا بِأَكْظَامِهِمْ

در حالی که به کمر مشرکین ضربه زد و گلوگاه آنان را گرفت. «تَبَجُّ» به معنای وسط یا کمر و «كَظْمٌ» به معنای گلو یا حنجره است. اگر کمر و گلوی کسی را محکم بگیرند قدرت هیچ مقاومتی باقی نمی‌ماند. حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ تشبیه بسیار زیبایی دارند، می‌گویند: پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقتی خواست آن جو شرک را بشکند و از بین ببرد، چنان محکم و قاطع و بی هیچ انعطاف وارد شد که هیچ کس نتوانست مقاومت کند، چراکه در بحث اصول اعتقادی اصلاً نرمش و انعطاف معنی ندارد. این طور نیست که یکی بگوید: دو خدا وجود دارد، دیگری بگوید: یک خدا وجود دارد، بعد هر دو انعطاف نشان دهند و مثلاً به این معتقد شوند که یکی و نصفی خدا وجود دارد. نه خیر! در اصول اعتقادات و مبارزه با شرک اصلاً

انعطاف در کار نیست. البته این غیر از بحث «روش» است. قطعاً روش باید منطقی باشد نه غیر منطقی. جمله بعد اشاره به همین مطلب دارد.

❁ راه و روش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

* دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ

در حالی که مردم را به وسیله حکمت و استدلال و موعظه نیکو دعوت می‌کرد. روش پیامبر همان (أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) است. اما روش منطقی غیر از ایستادن بر اصول و عقب‌نشینی نکردن است.

* يَكْسِرُ الْأَصْنَامَ وَيُنْكَتُ الْهَامَ

پیغمبر با دست خود بت‌ها را می‌شکست و به سرهای مشرکین ضربه وارد می‌کرد؛ یعنی شخصاً در این میدان قدم می‌گذاشت. نقل کرده‌اند که حضرت سیصد و شصت بت را با دست خود شکست. «ینکت»، به معنی ضربه دست، «ینکت»، به معنی واژگون کردن و «هام»، به معنی مغز سراسر است.

* حَتَّىٰ انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَوَلَّوْا الدُّبُرَ حَتَّىٰ تَقَرَّى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ

تا این که مشرکین هزیمت و عقب‌نشینی کرده و از بین رفتند، تاریکی شب کنار رفت و صبح آشکار شد؛ یعنی بالاخره زحمات و رنج‌های او نتیجه داد و به ثمر نشست. ظلمت شب شرک از بین رفت و صبح نورانی توحید دمید و نمایان شد.

۱. سوره مبارکه نحل، آیه ۱۲۵.

۲. در نسخه دیگر: «ینکت» آمده است.

* وَأَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ

و حقّ از آن موضع خالصش هویدا گردید. «أَسْفَرَ» به معنای «أَضَاءَ» است. «خالص حقّ» هم همان «توحید محض» می‌باشد؛ چون نور حقّ و توحید و خداپرستی زیر پرده‌های شرک و جاهلیت پنهان شده بود. منظور این است که توحید و خداپرستی رواج یافت و بت پرستی و جاهلیت از بین رفت و پرده‌های شرک و کفر و جهل کنار زده شد.

* وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ وَ خَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ

و رهبر دین به سخن آمد و حنجره‌های دهان شیاطین لال شد؛ یعنی پیغمبر به گفتار درآمد و گویندگان کفر خاموش شدند.

* وَ طَاحَ وَشَيْطُ النَّفَاقِ

و جمعیت نفاق هم به هلاکت رسید. «طاح» به معنای «هلاک شدن» است و منظور از «وَشَيْطُ النَّفَاقِ»، افراد فرومایه و پست بی‌اصل و نسب است. حضرت زهرا عليها السلام این تعبیر را با دقت تمام به کار برده‌اند، زیرا این نوع افراد یعنی کسانی که از خود شخصیت و استقلال فکری نداشتند در همان مجلس حاضر بوده‌اند. این نوع انسان‌ها همواره به نفاق روی می‌آورند، چون انسانی که خودش قدرت فکری داشته باشد و بتواند مسائل را درست تحلیل کند منافق نخواهد شد. چاهی که از خودش آب داشته باشد همواره زلال و جوشان است، اما اگر چاهی از پایین بسته باشد و فقط از اینجا و آنجا آب داخل آن بریزند به گنداب و تعفن تبدیل خواهد شد. پس حضرت در اینجا به کسانی که سست عنصر بوده‌اند و منافق شده‌اند اشاره می‌کند.

* وَأُحِلَّتْ عُقْدُ الْكُفْرِ وَالشِّقَاقِ

و گره‌های کفر و شقاق باز شدند. پس از ظهور اسلام کفار و مشرکین علیه اسلام هم‌دست و متحد شده و یک جبهه را تشکیل داده بودند، زیرا اسلام را دشمن مشترک خود می‌دانستند، اما با پیروزی اسلام این پیمان‌ها به تدریج از بین رفت و منحل گردید و کارآیی خود را از دست داد.

* وَفُهِمَ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ

و شما به کلمه توحید و اخلاص سخن گفتید؛ یعنی «لا اله الا الله» را بر زبان جاری ساختید. پدرم رسول اکرم صلی الله علیه و آله خون دل‌ها خورد، زحمت‌ها کشید و مبارزه‌ها کرد تا شما، به اصطلاح، موحد و مسلمان شدید. «فاه»، یعنی با دهان سخن گفتن و مراد از کلمه توحید، «لا اله الا الله» است.

❁ اهل بیت، آبرومندان شمایند

* فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ

حال آنکه شما در میان عده‌ای از انسان‌های آبرومند و روسپید و شکم خالی بودید؛ یعنی با اینکه همه شما مسلمان شدید، اما همراهان واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله و کسانی که او را در این راه یاری دادند آن‌هایی بودند که روح و بطنشان از تعلقات دنیوی خالی بوده است. حضرت در اینجا به عترت و خصوصاً به علی علیه السلام اشاره می‌کند.

* الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً

همان کسانی که خداوند پلیدی‌ها را از روح آن‌ها برده و آن‌ها را پاکیزه گردانیده بود. تعبیر من همان «روسییدان» و «بطن خالی»ها است. البته برخی همان «گرسنگان» معنی کرده‌اند، اما با اینکه ظاهراً آن‌ها اهل روزه هم بوده‌اند، ولی با کمی دقت معلوم می‌شود منظور، کسانی هستند که بطن روح آن‌ها از کثافات خالی بوده است. آیه فوق هم اشاره به همین معنا دارد.

❁ حَقَارَتِ مَرْدَمٍ قَبْلَ إِسْلَامِ

□ ضعف معنوی

* ﴿وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ﴾^۲

و شما در پرتگاه جهنم بودید! حضرت به موقعیت‌های این مردم از آغاز اشاره می‌کند و ابتدا از نظر معنوی، وضع قبلی آن‌ها را روشن می‌سازد و می‌فرماید: شما در دوران انحطاط بودید و در ظلمت بت پرستی و جمادپرستی به سر می‌بردید.

□ ضعف اجتماعی

* مُدَقَّةَ الشَّارِبِ

و محلّ چشیدن و آشامیدن تشنگان بودید! یعنی مثل گوسفندان قربانی‌ای که هر کس تکه‌ای از آن برمی‌دارد. مثل آبی بودید که هر کس

۱. مضمون آیه ۳۳ سوره احزاب.

۲. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۰۳.

جرعه‌ای از شما برمی داشت و از شما بهره‌کشی می‌کرد. وضع اجتماعی شما این طور بود که هر کس به شما طمع داشت. غارتگران و قدرتمندان شما را مورد هجوم خود قرار می‌دادند.

* وَ نُهْزَةَ الطَّامِعِ

و محل فرصت طمع‌کاران بودید!

* وَقَبْسَةَ الْعَجْلَانِ

و مثل آتشی که هر کسی از آن چیزی برمی‌دارد و می‌برد! فرض کنید کسی در بیابان مقداری هیزم جمع می‌کند تا با آتشی از آن‌ها ایجاد می‌شود خود را گرم کند، بعد هر کسی سر می‌رسد و هیزمی از آن برمی‌دارد و می‌برد، سرانجام می‌بیند هیچ چیز از آن گرمی و آتش برای خودش نمانده است. می‌فرماید: از نظر اجتماعی وضع شما طوری بود که هر کس می‌رسید قسمتی از سرزمین یا امور یا منافع شما را می‌کند و می‌برد و شما هم جرأت دفاع نداشتید و ضعیف بودید.

* وَمَوْطِئِ الْأَقْدَامِ

و شما محلّ قدم‌ها بودید! یعنی آن قدر ذلیل و زیردست بودید که شما را له می‌کردند. حضرت می‌خواهد بگوید این اسلام بود که به شما عزّت داد.

□ ضعف مادی

* تَشْرِبُونَ الطَّرْقَ

از آب‌های کثیف گودال‌های بیابان می‌خوردید! «طَرَقَ» همان گودال‌هایی است که در بیابان وجود دارد و گاه مقداری آب باران در آن جمع می‌شود.

* وَ تَقْتَاتُونَ الْقَدَّ الْوَرَقَ

و غذای شما پوست دباغی نشده یا برگ درختان بود. «قَدَّ» پوست دباغی نشده است. اشاره به اینکه، اینک، شما به آب و نانی رسیده‌اید.

□ ضعف روحی

* أَذَلَّةٌ خَاسِئِينَ

مردم ضعیف و مطرود جامعه انسانیت بودید! یعنی از آداب اجتماعی چیزی نمی‌دانستید، بی‌شخصیت و سست بودید.

* تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ

آن قدر ضعیف بودید که می‌ترسیدید مردم از اطراف شما را بربایند! یعنی به بندگی بگیرند و ببرند. اینجا هم حضرت به آیات قرآن کریم استناد کرده‌اند، قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَأذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۱

۱. سوره مبارکه انفاق، آیه ۲۶

و یاد آرید هنگامی که گروه اندک و ناتوانی در زمین بودید و بیم داشتید که مردم شما را برابند پس پناهتان داد و کمک کرد شما را به یاری خود و شما را از پاکیزه‌ها روزی داد شاید شکرگزار باشید. همان‌طور که مشخص است حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ مفهوم این آیه کریمه را در عبارت قبلی خود بیان کرد، حال پس از اشاره به وضع معنوی، اجتماعی، مادی و روحی آن مردم قبل از اسلام می‌فرماید:

*** فَأَنْفَذَكُمْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِأَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ**

پس خدا شما را به وسیله پدر من محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ نجات داد. شما در برزخی بین حیوان و انسان، مثل وحشی‌های بیابانی بودید؛ خدا به وسیله پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ به شما عزت و آبرو بخشید.

*** بَعْدَ اللَّتْيَا وَالَّتِي وَبَعْدَ أَنْ مُنِيَ بِهِمُ الرِّجَالِ وَذُؤْبَانِ الْعَرَبِ**

بعد از این همه حوادث ناگوار و آن افراد متهور بی‌منطق از مشرکین و گرگ‌های عرب که پیغمبر به آن‌ها مبتلا شد. «بِهِمُ الرِّجَالِ»، یعنی آدم‌های بی‌باک بی‌منطق از مشرکین.

❁ تَمَرُّدِ أَهْلِ كِتَابٍ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ

*** وَمَرَدَّةِ أَهْلِ الْكِتَابِ**

پیامبر به متمرّدین از اهل کتاب مبتلا شد. همان‌طور که می‌دانید از قبل، چه در تورات و چه در انجیل، نسبت به بعثت پیغمبر خاتم به اهل کتاب بشارت داده شده بود. اما پس از بعثت رسول اکرم عَلَيْهِ السَّلَامُ اهل کتاب از تعالیم و کتب خودشان

تمرّد کردند، با مشرکین هم دست شدند و جنگ‌ها و فتنه‌ها بر پا ساختند.

* ﴿كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ﴾^۱

هر وقت این‌ها آتش جنگ می‌افروختند خداوند آن را خاموش می‌کرد.

❁ نقش حضرت علی علیه السلام در مبارزات

* ﴿أَوْ نَجَمَ قَرْنُ الشَّيْطَانِ أَوْ فَعَرَتْ فَاغْرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَذَفَ

أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا

هرگاه شاخ شیطان ظاهر می‌شد یا هرگاه دهان بازکننده‌ای از مشرکین دهان باز می‌کرد و هرگاه می‌خواستند علیه مسلمین فتنه به راه اندازند، برادرش را در دهان حوادث می‌انداخت. از اینجا حضرت زهرا رض بسیار زیبا وارد برخی مسائل می‌شود که اصلاً سبک بیان ایشان معجزه است! بعد از بیان اصول اعتقادات و فروع و احکام و... می‌فرماید: هر وقت شاخ شیطان ظاهر می‌شد، یعنی هر وقت علیه اسلام توطئه‌ای پدیدار می‌گشت و مشرکین وارد میدان می‌شدند و آتش جنگ برافروخته می‌شد، پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله برادرش علی علیه السلام را در حوادث وارد می‌کرد؛ یعنی پدرم گره‌هایی مثل ابوسفیان‌ها، عمر بن عبدودها و... را توسط علی علیه السلام باز می‌کرد و از سر راه می‌برداشت و الا شما که همواره خود را از حوادث دور نگاه می‌داشتید؛ فقط علی علیه السلام بود که به میدان‌های سخت می‌رفت و تاریخ گواه بر این مطلب است.

* وَلَا يُنْكِفِيْ حَتَّى يَطَّأ صِمَاخَهَا بِأُخْمَصِهِ وَيُخْمِدَ لَهَا بِسَيْفِهِ

و علی علیه السلام نیز از میدان باز نمی گشت مگر وقتی که گوش های آن ها را زیر پا له و شعله فتنه آنان را با شمشیرش خاموش کرده باشد. این کارها را علی علیه السلام انجام داد نه شما! نکته ای را هم بگویم و آن اینکه از شواهد معلوم است زمانی که حضرت زهرا علیها السلام این خطبه را در مسجد ایراد می کند، حضرت علی علیه السلام در خانه دائماً نگران است که همسرش فاطمه علیها السلام کی از مسجد برمی گردد؛ یعنی حضرت علی علیه السلام در این مجلس حضور نداشته است که در انتهای خطبه به آن خواهیم پرداخت. سپس حضرت علیها السلام شروع می کند به بیان کمالات علی علیه السلام.

❁ برخی از کمالات حضرت علی علیه السلام

* مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ

علی علیه السلام سخت در راه خدا مبارزه کرد و در انجام دستورات الهی سختکوش و تلاشگر بود.

* قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ

علی علیه السلام نزدیکترین اشخاص به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

* سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ

او آقا، سرآمد، سرور و سالار اولیای خدا بود.

* مُشَمِّرًا نَاصِحًا مُجِدِّدًا كَادِحًا

مهیای خیر خواهی بود که در این راه جدیت و فعالیت داشت.

* لَا تَأْخُذْهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّانِمٍ

و سرزنش سرزنش کنندگان هم در او که در راه خدا کوشش می‌کرد اثر نداشت؛ یعنی در راه حق به خاطر سرزنش، تحت تأثیر دیگران قرار نمی‌گرفت و تنها رضای حق برای او منظور نظر بود، نه رضای مخلوق. با کمی دقت هم می‌توان فهمید که همین دفاع از مقام و حق حضرت علی علیه السلام بود که باعث شد تا این مردم بی‌خبر، حضرت زهرا علیها السلام را به آن ترتیبی که می‌دانید به شهادت برسانند. حضرت علیها السلام در ادامه خطبه پس از آنکه فعالیت‌های حضرت علی علیه السلام را در حوادث سخت بر شمردمی فرماید:

❁ حال مردم در فتنه‌ها

* وَأَنْتُمْ فِي رِفَاهِيَةِ مِنَ الْعَيْشِ

و در همان حال شما در رفاه عیش و خوشگذرانی بودید؛ یعنی شمایی که تا قبل از اسلام در بدبختی و ضعف اجتماعی و مادی و معنوی به سر می‌بردید و توسری خور شده بودید و هر کس به شما طمع داشت، با تلاش‌های پدرم و کوشش‌های حضرت علی علیه السلام به امنیت و احترام و رفاه و عزت رسیدید و به عیش و نوش افتادید. شما برای دفاع از همان اسلامی که به شما عزت داد خود را به زحمت نینداختید. به اصطلاح اهل فن علت حدوث این عزت برای شما پدر و شوهر من بودند. پس علت مبقیه، یعنی

علت بقا و تداوم این عزّت هم حفظ همان مسیر و همان راه، یعنی امامت علی علیه السلام است. پس چگونه شما آن را رعایت نکردید؟! خود شما هم که به دلیل غرق شدن در رفاه و عیش نمی‌توانید این راه را حفظ کنید!

* وادِعُونَ فَاكِهِونَ آمِنُونَ

و شما ساکت و آرام در امنیت بودید. در اینجا به نظر می‌رسد که حضرت غیر از بیان وضع آن مردم به یک مسأله کلی هم اشاره می‌کند و آن این است که یک انسان دیندار و متدین باید «درد دین» داشته باشد. هنگامی که حادثه‌ای برای دین روی می‌دهد نباید بی‌تفاوت بماند و صرفاً به زندگی آرام خودش بچسبد، زیرا عزّت و احترام مؤمن در سایه دین محقق شده و نباید زمانی که به یک زندگی معمولی رسید دیگر فقط به فکر حفظ خود و خانواده خود باشد.

یکی از مریبان بزرگ من «رضوان الله تعالی علیه» فرمود: کسانی که این مطالب را قبول نمی‌کنند حمل بر صحتش این است که بگوییم: نمی‌فهمند، و الا اگر بفهمند و عمل نکنند که شیطان‌اند. این‌هایی که می‌گویند: باید در سایه دین وضع امور دنیوی مان یعنی صرفاً امور حیوانی خود را تأمین کنیم و هر وقت هم پای خطر پیش آمد می‌گویند: ان شاء الله آقا امام زمان علیه السلام خودشان تشریف بیاورند شمشیر بزنند؛ این نوع افراد بنا به حمل صحت نمی‌فهمند و به قول آن عالم بزرگ مانند حمار هستند و الا حکم شیطان را دارند و مثل حیوانات سر در آخور خود کرده‌اند.

حضرت علیه السلام پس از این که فرمود: زمانی که حضرت علی علیه السلام در کوران حوادث و خطرات بود شما در امنیت و رفاه بودید و پس از اشاره

به این که همسر ایشان در فکر راحت و آسایش نبود و به فکر دفاع از حق بود و شما، بر عکس، در سایهٔ اسلام به خوشگذرانی مشغول شدید، در مقابل به بیان وضع گروه‌های مختلف از همین مردم می‌پردازد.

□ منتظرین شکست اسلام

* تَرِيصُونَ بِنَا الدَّوَائِرِ

منتظر رسیدن بلاها بر ما بودید. دستهٔ اول از شما کسانی هستند که در واقع منافق بوده و در ظاهر جور رعایت می‌کردند، اما انتظار می‌کشیدند تا برای ما اهل بیت حادثه‌ای رخ دهد، ما شکست بخوریم و آن‌ها از لاکشان بیرون بیایند.

□ بی تفاوتها

* وَ تَوَكُّفُونَ الْأَخْبَارَ

و منتظر اخبار بودید. دستهٔ دوم کسانی هستند که از دور حوادث را دنبال می‌کردند و منتظر شنیدن اخبار و وقایع بودند. این گروه، خودکاری به امور ندارند، فقط نشسته‌اند و اخبار حوادث را گوش می‌کنند تا بفهمند چه خبر شده، خود در حوادث وارد نمی‌شوند و فقط از دور دستی بر آتش دارند.

□ واردانِ ناوارد

* وَ تَنكُصُونَ عِنْدَ التَّرَالِ

و هنگام پیش آمدن حوادث عقب‌نشینی می‌کردید. دستهٔ سوم این گروه کسانی هستند که تا حدودی در حوادث وارد می‌شدند، اما به

محض اینکه کار سخت می‌شد خود را کنار می‌کشیدند. «نزال» در اصطلاح عرب یعنی «موقعیت بحرانی»، مثل جنگ تن‌به‌تن.

* وَ تَفِرُّونَ مِنَ الْقِتَالِ

و از صحنه جنگ فرار می‌کردید. حضرت علیه السلام می‌فرماید: شما که در این مسجد نشست‌اید از آن مردم و آن گروه‌ها هستید. مطلب را خلاصه می‌کنم، گویی حضرت می‌فرماید: شما کسانی هستید که قبلاً اهل عاقبت‌طلبی بودید و امروز که دور به دستتان افتاده بر خلاف امر خدا و رسولش، خلیفه را از میان خودتان انتخاب می‌کنید.

بخش چهارم | اعتراض به غصب خلافت

❁ ظهور نفاق پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله
* فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَمَأْوَىٰ أَصْفِيَائِهِ ظَهَرَ فِيكُمْ
حَسَكَةُ النِّفَاقِ

پس هنگامی که خداوند برای پیامبرش منزل گاه انبیاء و محل اصفیاء را برگزید، حسکه نفاق از شما ظاهر شد. «حسکه» را دو جور می شود معنا کرد، اول؛ اینکه منظور «دشمنی» باشد؛ یعنی «دشمنی نفاق» در شما ظاهر شد. دوم؛ اینکه منظور «خار سه شاخه» باشد، یعنی خار سه شاخه که استعاره از نفاق است در شما پدیدار شد. به تعبیری «حسکه» یعنی «خار نفاق» که مثل تیری بر اهل حق فرود آمد.

* وَ سَمَلَ جِلْبَابُ الدِّينِ

و لباس دین بین شما کهنه شد. «جِلْبَابُ» پوشش سراسری است؛ یعنی پیغمبر اکرم با حیات خود سراسر جامعه را مثل جامه ای نو پوشانده بود، اما همین که پیامبر وفات کرد شما لباس دین را مثل لباسی که کهنه شده در آوردید و کنار گذاشتید.

* وَ نَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينَ

و در نتیجه گمراهانی که در آن زمان ساکت بودند، زبان درآوردند و ناطق شدند؛ یعنی بی تفاوت‌ها و فرصت طلبانی مثل ابوسفیان که تا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زنده بود ساکت بودند، به سخن درآمدند و همه‌کاره و میدان‌دار دین شدند و در مقابل علی عَلَيْهِ السَّلَام، سلمان فارسی و ابی‌ذر که بیشترین زحمات را برای دین می‌کشیدند عرض اندام کردند و آن‌ها را خانه‌نشین ساختند.

* وَ نَبَغَ حَامِلُ الْأَقْلِينَ

و افراد فرومایه گننام در صحنه ظاهر شدند. حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام در واقع به یک اصل تاریخی اشاره می‌کنند که در تاریخ همواره پس از یک تحوّل، معمولاً افراد بی‌لیاقت خود را وسط معرکه می‌اندازند و فرصت طلبی می‌کنند و بیشترین لطمه را به حق و عدالت می‌زنند. همان کسانی که چیزی از خود ندارند. این دسته پس از رحلت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از فرصت استفاده کردند و به صحنه بازگشتند.

* وَ هَدَرَ فَنَبِقُ الْمُبْطِلِينَ

و یک نوع افراد بی‌باک از گروه باطل به صدا درآمده‌اند؛ یعنی همان کفار و مشرکینی که در زمان حیات پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ساکت شده بودند و تا پیامبر زنده بود جرأت حرف زدن نداشتند، اینک به سخن درآمده‌اند.

* فَحَظَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ

و همین‌ها در جمع شما مشغول تحرک‌اند؛ یعنی همین‌ها دمشان را

می‌جنبانند. اشاره به کسانی مثل بوسفیان که مسلمین او را به حساب نمی‌آوردند اما حالا در جامعه تصمیم‌گیر شده‌اند.

❁ سرکشی شیطان

* وَأَطَّلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرِرِهِ هَاتِفًا بِكُمْ

و شیطان هم سرش را از مخفی‌گاه بیرون کشید و شما را صدا زد؛ یعنی این حرکات شما حرکات شیطانی است. شیطان را به لاک‌پستی مثال می‌زنند که همواره سرش زیر لاک است، اما همین که احساس امنیت کند سرش را بیرون می‌آورد. شیطان هم در زمان حیات پیغمبر سرش زیر لاک بود، اما پس از وفات پیغمبر سرش را از لاک درآورد و مردم را بسوی خود دعوت کرد. حضرت در اینجا به عمل شتابزده اهل سقیفه اشاره می‌کند که عملی شیطانی بوده است؛ عمل کسانی که تا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زنده بود، جرأت خودنمایی نداشتند، حال بیرون آمده و صدا می‌زنند که بیایید دسته‌جمعی خلیفه درست کنیم.

* فَالْفَاكُمُ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ

پس شما را دید که دعوت او را اجابت می‌کنید. هنگامی که شیطان دید طرح‌های شما شیطانی است و در دل‌هایتان این می‌گذرد که مسیر امامت و اسلام را منحرف کنید، دریافت که شما جوابگوی دعوت او هستید. در حقیقت عمل اصحاب سقیفه پاسخی بود به ندای شیطان و اجرای طرح شیطانی.

* وَاللَّعْنَةُ فِيهِ مَلَا حِطِينَ

و برای اینکه شما برای رسیدن به پست و مقام دنیوی به او نگاه

می‌کنید. در برخی نسخه‌ها «لِغَرَّة» آمده است که البته آن هم اشکالی ندارد. اگر «لِغَرَّة» باشد، یعنی دید شما گول شیطان را خورده‌اید، به او نظر کرده و جواب مثبت داده‌اید. اگر «لِغَرَّة» باشد، یعنی چون خواستید پُست و مقامی به دست بیاورید به شیطان نظر کردید. تا پیامبر ﷺ زنده بود معیار مسئولیت‌ها (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ) ^۱ بود، اما پس از وفات وی به فکر مناصب و مقامات افتادید.

* ثُمَّ اسْتَهْضَكُمُ فَوَجَدَكُمْ خِفَافًا

و آن‌گاه شیطان از شما خواست برخیزید، پس دریافت کرد که شما آدم‌های سبکی هستید؛ یعنی از آدم‌هایی هستید که از نظر تفکری و تعقلی توخالی و بی‌شخصیت‌اند و اسیر شهوت و غضب می‌باشند. در اینجا به دو نکته اشاره شده است، اول؛ کسانی که بخواهند برای خود «دنبال‌هرو» دست و پا کنند، ابتدا آن‌ها را می‌آزمایند، اگر دیدند سبک مغز و بی‌شخصیت و فاقد قدرت تفکر اند آن‌ها را دور خود جمع می‌کنند دوم؛ اگر دیدند تفکر و تعقلی در آن‌ها وجود دارد، ابتدا قدرت تفکر و تعقل را از آن‌ها می‌گیرند تا آن‌ها نیز «دنبال‌هرو» شوند. دنبال‌هروهای شیطان صفت افرادی «خفاف»، یعنی «توخالی» هستند. پس شیاطین برای اینکه کسی را به دنبال خود بکشند، اول توخالی‌اش می‌کنند؛ یعنی تخلیه‌اش می‌نمایند. در قرآن هم در مورد فرعون و قومش آمده است:

﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ﴾^۱

یعنی فرعون ابتدا آن‌ها را تو خالی، یعنی خفیف و سبک کرد، یا آن‌ها را تو خالی یافت، بعد آن‌ها مثل گوسفند دنبال او رفتند و مطیعش شدند. حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید: شیطان وقتی دریافت شما تو خالی و سبک هستید از شما درخواست کرد بر خیزید و دنبالش بروید.

انسان تا قدرت تفکر و تعقل دارد، همان قدرتی که تشکیل دهنده شخصیت انسانی او است، شیطان و شیطان صفتان نمی‌توانند بر او مسلط شوند.

* وَ اَحْمَشَكُمْ فَاَلْفَاكُمْ غَضَابًا

و شیطان شما را تحریک کرد، پس دید شما غضبناک شدید؛ یعنی شیطان وقتی تو خالی بودن شما را دید، فهمید که حالا دیگر مطیع او هستید، پس می‌تواند هر خیانت و جنایتی را به شما تحمیل کند. شیطان دانست که شما در دل با علی علیه السلام دشمنی داشته و قصد انتقام دارید و این کینه نسل به نسل در دل‌های خبیث شما منتقل شده، لذا شما را در چنین پایگاهی قرار داد و تحریکتان کرد.

* فَوَسَمْتُمْ غَيْرَ اِبِلِكُمْ

پس شما مشغول داغ کردن غیر شترهای خود شدید. در عرب رسم بوده است که روی شترهایشان با داغ کردن علامت می‌گذاشتند. حضرت می‌فرماید: شما به امری متعرض شدید که اصلاً به شما ارتباطی نداشت. کنایه از اینکه از حریم خودتان تجاوز کردید و به حریم دیگران وارد شدید.

* وَوَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرَبِكُمْ

و در محلی برای آب خوردن وارد شدید که جای آب خوردن شما نبود! حضرت علیها السلام می خواهد بگوید امر تعیین خلیفه مسلمین کاری در شأن شما نبود که در آن وارد شدید. کار شما نیست که خلیفه و امام تعیین کنید، این ها پای را از گلیم خود درازتر کردن است. رسالت و امامت امر الهی است و نصب الهی لازم دارد و به شما ربطی نداشت که بروید و در جایی بنشینید و خلیفه تعیین کنید! این کار شما پاسخ به دعوت شیطان بود و شما به دلیل کینه‌هایتان و توخالی بودنتان مطیع او شدید.

* نقض عهد ، پیش از دفن پیغمبر

* هَذَا وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ

و این در حالی بود که هنوز عهد و پیمان شما به پیغمبر نزدیک است. حضرت اشاره به غدیر خم دارد و می فرماید: هنوز وقت زیادی از آن روز نگذشته است که پدرم به شما گفت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فِهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»^۱. هنوز زمان زیادی از سفارش‌هایی که نسبت به عترتش فرمود، نگذشته است. گویی حضرت می گوید: ای عهدشکنان و سست‌پیمانان! شما خود بعد از غدیر خم به علی علیه السلام تبریک گفتید و این نصب الهی را پذیرفتید!

* وَالْكَلِمُ رَحِيبٌ

و هنوز جراحت ناشی از رحلت پیغمبر باز و وسیع است؛ یعنی آن جراحت وارده به قلوب ما و علاقمندان وسیع است.

* وَالْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ

و جراحی که از ناحیه وفات پدرم وارد شد هنوز التیام نیافته است. اشاره به اینکه ما هنوز داغدار و عزادار هستیم.

* وَالرَّسُولُ لَمَّا يَقْبَرُ

و هنوز رسول خدا دفن نشده بود. این خطبه بنا بر قولی ده روز بعد از فوت رسول خدا ﷺ ایراد شده است. حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ می گوید: هنوز زمانی از داغ رحلت پدرم پیامبر خدا ﷺ نگذشته بود که شما این گونه عمل کردید. در این کلام اشاره‌ای به جریان سقیفه وجود دارد؛ یعنی هنوز پیغمبر ﷺ دفن نشده بود و حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مشغول تجهیز پیغمبر بود که بعضی برای تعیین خلیفه در سقیفه جمع شدند.

* إِبْدَأْتُمْ زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ

با عجله اقدام کردید و خیال کردید که اگر این کار را نکنید فتنه‌ای روی می دهد. «ابتدا» را می توان دو جور معنا کرد: یک اینکه «مفعول مطلق» باشد، یعنی خیلی عجله کردید، دیگر اینکه «مفعول له» باشد، یعنی برای اینکه عجله کردید اقدام نمودید. ادامه عبارت اشاره به جوی است که در آن زمان به راه انداخته بودند و شعار انحرافی که رواج می دادند. حضرت می گوید: شما «خوف از فتنه» را بهانه کردید تا سقیفه را تشکیل دهید، در حالی که خوف از فتنه اصلاً معنا نداشت، زیرا با پیش بینی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و واقعه غدیر خم تکلیف همه روشن بود و اصلاً جای نگرانی وجود نداشت. کلمه «زَعَمْتُمْ» جایی گفته می شود که عذر فرد پذیرفته نیست،

یعنی گمان شخص باطل است. حضرت می‌خواهد بگوید: خوف از فتنه بهانه‌ای بیش نبود، شما می‌خواستید خلافت را غصب کنید و برای فریب دیگران که از زد و بندهای پشت پرده بی‌خبر بودند، «خوف از فتنه» را بهانه کردید تا به اهداف شوم خود برسید و عملتان را مشروع جلوه دهید.

* الْأَفَى الْفِتْنَةُ سَقُطُوا

بدانید که با این کار شما در فتنه سقوط کردید. چه فتنه‌ای از این بالاتر که شما مسیر اسلام حقیقی را منحرف کردید، آیا شما می‌خواستید جلوی اختلاف را بگیرید؟ شما که خود ایجاد اختلاف کردید و یا با این عمل بذر اختلاف و فتنه را کاشتید.

* ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^۱

و به راستی جهنم بر کافران احاطه دارد. حضرت علیه السلام در اینجا به خوبی از آیه قرآن استفاده کرده و می‌فرماید: سردمداران سقیفه مصداق کفر بوده‌اند و در هنگامی که مرتکب این اعمال شدند مؤمن نبوده‌اند. در اینجا لازم است اشاره کنم به اینکه منظور از «کافر» در اینجا کافر اصطلاحی نیست، زیرا به تعبیر ما این‌ها یک اسلام ظاهری داشته‌اند. در باب مؤمنین روایات زیادی آمده است که روح مؤمن هنگام گناه از او مفارقت می‌کند. حتی در مورد زنا هم این مطلب آمده که مؤمن در حال ایمان زنا نمی‌کند و اگر مرتکب زنا یا گناهان دیگر شد در آن موقع دیگر مؤمن نیست و کافر خواهد بود. این کافر با کافر اصطلاحی که احکام خاصی در فقه دارد تفاوت دارد. پس این افراد روح ایمان را از

۱. سوره مبارکه توبه، آیه ۴۹

دست دادند و کافر شدند، به این معنا که گردانندگان سقیفه که غاصبان خلافت اند از ایمان بیرون رفته بودند و چه گناهی بالاتر از غصب خلافت؟

❁ سرپیچی از فرامین قرآن * فَهَيَّاتَ مِنْكُمْ

این کار از شما دور بود! یعنی باور نبود از شما مهاجرین و انصار که دست به چنین کاری بزنید و فریب گروهی از شیاطین را بخورید و اهل بیت پیامبر را به کنار بزنید و تنها گذارید.

* وَكَيْفَ بِكُمْ

و شما را چه شده است؟! با این که از جریانات آگاه بودید چگونه چنین کردید!؟

* وَأَنَّى تُؤْفَكُونَ

و به کدام راه منحرف شده اید؟ آیا می دانید که به کدام سمت شما را سوق داده اند؟ شاید منظور حضرت این است که چرا مردم گول عده معدود و محدودی را خوردند و از مسیر حق منحرف شدند؟

* وَكِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ

و حال آن که کتاب خدا بین پشت های شما بود. «بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ»، اصطلاحی است که در نبردها به کار می برده اند؛ یعنی آن چیزی که برای گروهی قداست دارد اطرافش را می گیرند و از آن بخوبی محافظت می کنند تا آسیب نبیند. اشاره به اینکه قرآن پشتیبان شما بود یا شما او

را در میان داشتید و از آن محافظت می‌کردید؟
حضرت می‌فرماید: شما قبلاً از قرآن محافظت می‌کردید و از آن
دستورالعمل می‌گرفتید، پس چه شد که قرآن را رها کردید؟ منظور
حضرت این است که قرآن در مورد امامت و رهبری شرایط کلی را
بیان کرده است.

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَنْ يَتَّبِعَ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ﴾^۱

آیا آن کسی که هادی مردم است به سوی حق سزاوارتر است که
پیروی شود یا کسی که خودش هدایت نمی‌شود مگر اینکه کسی دیگر
او را هدایت کند؟

تاریخ شهادت می‌دهد، خودشان هم اقرار دارند که یکی از سردمداران
سقیفه بیش از هفتاد بار در پاسخ به مراجعات می‌گفت: «نمی‌دانم»
و می‌رفت از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال می‌کرد. حتی نوشته‌اند که مکرر
می‌گفت: «لَوْ لَا عَلِيَ لَهَلَكَ...»، یعنی اگر علی نبود من هلاک شده بودم.
علمای عامه هم این مطلب را ثبت و نقل کرده‌اند.

* **أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ وَأَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ وَزَعَامَتُهُ بَاهِرَةٌ وَزَوَاجِرُهُ
لَا يُحِجُّهُ وَأُومِرُهُ وَاضِحَةٌ**

در حالی که معارف قرآن کریم روشن و احکام آن درخشانده و علم‌های
آن بلند و غالب و نواهی آن تبیین شده و اوامر آن واضح است.
یعنی معارف و تعالیم قرآن و راهنمایی‌هایش آشکار و واضح بود.
در قدیم مرسوم بوده است که در بیابان‌ها و بین راه‌ها چیزی به عنوان

۱. سوره مبارکه یونس، آیه ۲۵

علامت و نشانه می گذاشتند تا مردم راه را گم نکنند. به این نشانه‌ها «عَلَمٌ» می گفتند. حضرت می فرماید: تعالیم قرآن برتر و غالب از همهٔ امور است. کافی است آدمی به قرآن مراجعه کند تا بفهمد مصداق آن شرایط امامت و رهبری کیست؟ پس چه شد که روز غدیر خم آمدید به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تبریک گفتید، اما پس از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همهٔ آن عهدها را فراموش نموده و به قرآن روشن هم مراجعه نکردید.

اشاره به اینکه با مراجعه به قرآن می توانید مسئلهٔ رهبری را از نظر خصوصیات و شرایط، به روشنی و وضوح دریابید و مصداق آن را تشخیص دهید، خصوصاً با توجه به آن همه آیاتی که در شأن و مقام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نازل شده است.

* قَدْ خَلَقْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ *

و قرآن را پشت سر انداختید! یعنی به جای اینکه قرآن را پیشاپیش و راهبر خود قرار دهید قرآن را به پشت سر نهادید؛ یعنی در مسائل رهبری و امامت که از اهم مسائل است به قرآن توجه نکردید و آن را پشت سر انداختید.

❁ دلیل روگردانی شما از قرآن

* ارْغَبَةٌ عَنْهُ تُرِيدُونَ أَمْ بَغْيَةٌ تَحْكُمُونَ؟ *

آیا از قرآن روگردان شدید، یا غیر قرآن را ملاک حکم خود قرار داده اید؟ در برخی نسخه‌ها «تَدْبُرُونَ» هم آمده است؛ یعنی از اسلام روگردان شدید. آن‌ها با شعار «حفظ اسلام از فتنه»، حقایق قرآن را

زیر پا گذاشتند. این است که مؤمن باید همیشه زیرک و هشیار باشد و به شعارها دقت کند.

* ﴿بِسِّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾^۱

چه بد است برای ستمکاران آنچه را که به جای قرآن اختیار کردند! حضرت به پیامدهای سوء جریان سقیفه اشاره دارد؛ یعنی اولاً؛ این کار ظلم است و ثانیاً؛ پیامد و عاقبت خطرناکی در دنیا و آخرت دارد. اما آنچه زیبا است اینکه هر یک از عبارات این خطبه، یا مفهوم آیه را به کار گرفته، یا با مضمون آیه‌ای از قرآن کریم همراه است. حضرت در ادامه باز هم آیه‌ای از قرآن را قرائت می‌کند:

* ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۲

کسی که غیر از اسلام دینی را انتخاب کند هیچ‌گاه، آن دین از او پذیرفته نمی‌شود و در آخرت هم از زیانکاران خواهد بود.

استدلال حضرت علیه السلام این است که شما از احکام قرآن تخلف کردید و شرایطی که در قرآن برای رهبری امامت الهی مطرح شده نادیده گرفتید و احکام ظاهره قرآن را کنار گذاشتید. پس شما قرآن را کنار زدید و هنگامی هم که قرآن کنار رفت دیگر اسلامی باقی نمی‌ماند. پس اگر علی علیه السلام را کنار گذاشتید، یعنی حقیقت اسلام را کنار گذاشته‌اید؛ چون اسلام یعنی عمل به معیارها و شرایطی که در قرآن آمده، حال اگر

۱. سوره مبارکه کهف، آیه ۵۰.

۲. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۸۵.

کسی به حرف قرآن گوش نداد و آن را رها کرد اسلام را رها کرده است.

❁ عجله در غصب خلافت

* ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا أَنْ تَسْكُنَ نَفْرَتَهَا

و شما صبر نکردید مگر به اندازه‌ای که این مرکب خلافت ساکت و آرام شود! «نفور» به معنی دور شدن چهارپا و کنایه از چموشی است. انسان وقتی بخواهد سوار مرکب شود، ابتدا مرکب کمی رم می‌کند و از انسان دور می‌شود، انسان هم صبر می‌کند تا مرکب رام شود تا بعد از او سواری بگیرد. حضرتض فتنهٔ زمان خلافت را به شتر تشبیه کرده‌اند؛ یعنی شما با عجله و بدون اطلاع اهل بیت و گروه کثیری از مهاجرین و انصار در سقیفه تشکیل جلسه دادید و خلیفه تراشی کردید.

شاید هم منظور حضرت این است که این خلافت مثل مرکبی که ابتدا رام کسی نمی‌شود و چموشی دارد، دارای چموشی‌ای بود و آن چموشی همان مخالفت‌هایی است که در سقیفه روی داد؛ یعنی این مرکب به شما تن نمی‌داد، اما شما صبر نکردید و بدون معطلی و با عجله و با اینکه برخی از مهاجرین و انصار و اهل بیت مخالف بودند، بر سوار شدن به این مرکب مصمم شدید.

* وَيَسْلَسُ قِيَادَهَا

و به مقداری که شتر آرام گیرد و افسار آن در اختیار شما قرار گیرد. «سلس» به معنی آرامی و روانی و «قیاد» به معنی افسار است. اشاره به اینکه به مخالفت‌ها هم واقعی نگذاشتید و به دروغ ادعای اجماع کردید.

* ثُمَّ أَخَذْتُمْ تُورُونَ وَقُدَّتْهَا

و آتش زنه را آوردید و شروع کردید به شعله‌ور کردن آتش؛ یعنی از همان اول سعی کردید این آتش گر بگیرد و پس از آنکه خلافت را در دست گرفتید، آتش گیرانه آن را روشن کردید. حضرت اشاره می‌کند که اول آتش خلافت را روشن کردید و حال دارید آن را باد می‌زنید و شعله‌ور می‌سازید.

* وَ تَهْجُونَ جَمْرَتَهَا

و آن آتش را به جاهای دیگر هم سرایت دادید. «جَمْر»، یعنی آتش با هیزم سرخ شده؛ یعنی به سرعت خلیفه تعیین کردید، اما پس از به قدرت رسیدن به سراغ حکمرانی نرفتید، بلکه آتش ظلم اولیه را گسترش داده و فدک را غصب نمودید، بعد به خانه اهل بیت پیغمبر حمله‌ور شده و به بیت آن حضرت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تعرض کردید، چرا این قدر عجله؟!

❁ پاسخ به ندای شیطان

* وَ تَسْتَجِيبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ

و به ندای شیطان گمراه‌کننده پاسخ مثبت دادید؛ یعنی حرکت شما در سقیفه، یک حرکت شیطانی و از سر هوای نفس بود. شما قدرت طلب و ریاست طلب بودید و از شیطان دنباله‌روی کردید؛ یعنی کار شما به هیچ وجه بر مدار حق طلبی نبوده است.

اگر فرض کنیم مخاطب حضرت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ سردمداران سقیفه باشد، منظور از این جمله آن است که سردمداران سقیفه از شیطان تبعیت

کردند و اگر منظور حضرت کسانی که تسلیم خدعه‌ها و توطئه‌های از پیش طراحی شده سردمداران سقیفه شدند و با آن‌ها بیعت کردند، باشد، در این صورت حضرت عليه السلام سردمداران سقیفه را به شیطان تشبیه کرده و بیعت‌کنندگان با آن‌ها را اشخاصی می‌داند که به خاطر هوای نفس از آن‌ها اطاعت کرده‌اند. شیطانی بودن این کارها نیز روشن است، زیرا چنین فعلی با کنار گذاشتن احکام و شرایط قرآن صورت گرفته و اصلاً عمل شیطانی یعنی «کنار گذاشتن احکام اسلام و قرآن».

* وَإِطْفَاءِ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ

و شما انوار دین خدا را که روشن بود خاموش کردید. این عبارت معنایی را که در عبارت قبل مطرح کردیم تأیید می‌کند که کار شیطانی شما خاموش کردن نور دین خدا بود؛ یعنی شما معیارهای قرآن و همه آنچه را که فرموده بود کنار گذاشتید و قرآن و سنت هر دو را ساختید. ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ﴾، آن‌ها می‌خواهند نور خدا را خاموش سازند.

* وَإِهْمَادِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّنْفِيِّ

و سنن پیامبر برگزیده خدا را خاموش کردید. «إِهْمَادٌ» به معنی «خاموش کردن» است؛ یعنی شما مسیر اسلام را تغییر دادید و با غضب خلافت، شروع به از بین بردن انوار دین و آثار پیغمبر کردید. چهره اسلام را کریه و زشت ساختید و الگوی زشتی برای آیندگان ایجاد نمودید. احکام پیغمبر اسلام را که روشنی‌بخش تاریخ بود از بین بردید و بشریت را از آن محروم کردید. خلافت در اسلام بر معیار علم

و تقوی استوار است؛ یعنی داشتن «آگاهی به احکام و موازین الهی» از یک سو و «تقوای عملی» از سوی دیگر. مصداق اعلاى این صفات معصومین علیهم السلام هستند که دارای «عصمت مطلق» می‌باشند. اما شما این معیارهای نورانی را که بر محور «علم به احکام الهی» و «تقوا» بود کنار گذاشتید و معیارهای شیطانی و ساختگی خود را مطرح ساختید، لذا در سقیفه هر معیاری مطرح بود جز معیار «علم» و «تقوی».

* تَشْرِبُونَ حَسُوًّا فِي ارْتِغَاءِ

شما به تدریج منفعت خلافت را آشامیدید. در برخی نسخه‌ها «تَسْرُونَ» به معنی «ضد علن» آمده است؛ یعنی در خفا و به تدریج منافع آن را نوشیدید. «رِغْوَه» در ظاهر به کف یا خامه‌ای روی ماست و دوغ جمع می‌شود می‌گویند. کسی که می‌خواهد دیگری را فریب دهد می‌گوید: من می‌خواهم فقط این کف‌های روی دوغ یا شیر را بخورم. لبش را روی لب کاسه می‌گذارد و آرام‌آرام تا ته ظرف را می‌خورد. این عبارت در عرب ضرب‌المثل است؛ یعنی شما در ظاهر عنوان کردید که می‌خواهید مسئله خلافت عقب نیفتد، به اسلام لطمه نخورد و فتنه‌ای برپا نشود و ... اما در باطن جنبشی خزنده داشتید و می‌خواستید خلافت را تا همیشه تاریخ از اهل بیت دور کنید. جریان سقیفه یک توطئه عظیم و عمیق بود. همین است که بعد از «خلیفه‌سازی» بلافاصله به سراغ مسئله «فدک» رفتند. برای اینکه بدانید دلیل سرعت این‌ها در غصب فدک چه بود در اینجا به روایتی از امام صادق علیه السلام اشاره می‌کنم. مفضل نقل می‌کند که امام فرمود: بعد از آنکه سقیفه پایان یافت و بیعت انجام شد، عمر بن خطاب به ابوبکر بن

ابی قحافه گفت خمس و فیه و فدک را از اهل بیت بگیر تا دستشان از امور اقتصادی و مالی کوتاه و خالی شود. وقتی که دست اهل بیت خالی و دست تو پر شود مردم به سراغ تو می آیند. ببینید این همان «سیاست شیطانی» است، یعنی می نشستند نقشه می کشیدند و برنامه ریزی می کردند تا پشتوانه مالی اهل بیت را از آن‌ها بگیرند. معلوم می شود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی فدک را به حضرت زهرا علیها السلام بخشید می دانست که «فدک» برای اهل بیت اهمیت دارد و آن‌ها را تأمین می کند. این نسبت به خلافت در آینده، یک پیش بینی سیاسی بود که توسط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صورت گرفت، و الا حضرت زهرا علیها السلام که برای یک قطعه زمین نمی آید گریه کند. حضرت زهرا علیها السلام و اهل بیت هر چه داشتند در راه خدا ایثار کردند، اما «فدک» یک مسئله شخصی نبوده، بلکه برای خلافت اهل بیت «جنبه پشتوانه» داشته است. به همین خاطر حضرت علیها السلام تا این حد برای آن پافشاری می کند. بنابراین نقشه آنان در طول تاریخ کوتاه کردن دست اهل بیت از خلافت بوده است، چراکه پیغمبر صلی الله علیه و آله اسامی ائمه اطهار را به ترتیب بیان کرده بود، حتی در کتب اهل سنت و عامه هم این روایات وجود دارد. این‌ها می خواستند «این مسیر» تحقق پیدا نکند، مسئله آن‌ها تنها علی علیه السلام نبود، بلکه آن‌ها می خواستند همه اهل بیت را کنار بگذارند. بنابراین جریان سقیفه ظاهری داشت و باطنی؛ ظاهرش این بود که مسلمین نباید بدون خلیفه باشند، باید اسلام حفظ شود، اما باطن آن حرکت خزنده‌ای بود برای این که حکومت به حضرت علی علیه السلام و اهل بیت نرسد.

❁ اقدام علیه اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله

* وَ تَمَشُّونَ لِأَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فِي الْخَمْرِ وَ الضَّرَاءِ

به صورت مخفی بر علیه اهل بیت و فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله قدم برمی دارید. این هم تشبیه زیبایی است! یعنی شما در پوشش درختان و در پستی و بلندی‌ها خود را مخفی می‌کنید تا کسی نفهمد که نسبت به اهل بیت هدفی شیطانی دارید، درست مثل کسی که وقتی می‌خواهد در جایی مخفیانه راه برود، خود را پشت درخت‌ها پنهان می‌کند، شما هم خود را زیر پوشش‌هایی ظاهری پنهان کردید تا اغراض فاسده خود را پنهان سازید و به اسلام ضربه‌هایی کاری وارد کنید. معلوم می‌شود امثال حضرت زهرا علیها السلام دقیقاً می‌دانستند این‌ها چه فکری در سر دارند، اما چه می‌توان کرد؟! یک عده شیطان توطئه‌گر یک طرف و یک عده مردم ساده‌لوح در طرف دیگر.

حکایت همان عالم بزرگواری است که وارد دهی شد و وقتی دید شخصی در آنجا ادعاهای ناصحیح دارد، خواست مردم را آگاه کند. آن شخص جاهل، اما حيله‌گر، مردم را در مسجد جمع کرد و به مردم گفت: شما قضاوت کنید! ببینید کدامیک از ما با سوادیم؟ بعد به آن عالم بزرگواری گفت: بنویس مار! آن آقا هم روی تخته نوشت مار. بعد این آدم حيله‌گر شکل یک مار را کشید و به مردم گفت: شما قضاوت کنید کدام یک مار است؟ مردم هم گفتند: این که تو کشیده‌ای مار است. حضرت زهرا علیها السلام هم می‌داند که گروهی از این‌ها دارند بازیگری می‌کنند و گروهی هم فریب خورده‌اند. پس چه باید کرد؟ جز اینکه این مطالب را بگویند تا در تاریخ بشریت ثبت شود و بماند.

❁ صبر اهل بیت بر مصیبت‌ها

* وَنَصَبِرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمُدَى

ما اهل بیت در مقابل مُدای شما صبر می‌کنیم! «مدی»، یعنی «بریدن کاردها» و «حزّ» به معنی «بریدن و قطعه‌قطعه کردن» است؛ یعنی ما در برابر شما صبر می‌کنیم، مثل کسی که با چاقوهای بزرگ اعضایش را قطعه‌قطعه کنند و به او ضربه بزنند که در این صورت او هم صبر کند. شاید منظور حضرت این است که هر کدام از شما کاردی به دست گرفته‌اید و به جگر ما می‌زنید و ما هم صبر می‌کنیم؛ یعنی ما دقیقاً از اغراض فاسده و سوء استفاده شما از موقعیت به دست آمده خیر داریم، اما برای حفظ و بقای اسلام صبر می‌کنیم.

* وَوَحَزَّ السِّنَانِ فِي الْحَشَا

و مثل فرو رفتن سرنیزه در بدن انسان. «وَحَزَّ»، تیر یا نیزه‌ای است که در بدن فرو رود. حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ کمال ناراحتی خود را در این عبارت بیان می‌کند و می‌گوید: این زخم‌ها عمق جان را می‌سوزاند. با خواندن این جملات انسان به یاد جملات نهج البلاغه در خطبه ششقیه می‌افتد که امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌گوید:

«فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبْرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَائِي تَهْبًا»^۱

یعنی دیدم صبر کردن خردمندانه است پس صبر کردم، در حالی که چشمان مرا خار و خاشاک و گلویم را استخوان گرفته بود و میراثم را

تاراج رفته دیدم.

چقدر این جملات شبیه عبارات حضرت زهرا علیها السلام است! اگر کسی
بگوید حضرت علی علیه السلام این عبارات را از حضرت زهرا علیها السلام گرفته
حرف گزافی نزده است.